

دو مقاله درباره‌ی جنگ انگلیس و ایران بر سر هرات

نویسنده: کارل مارکس
مترجم: دکتر سیروس سهامی
ریس پیشین دانشگاه فردوسی مشهد

اولین مقاله‌ی کارل مارکس
اعلان جنگ علیه ایران از سوی انگلستان و یا بهتر از سوی «کمپانی هند شرقی»، تکرار دگرباره‌ی ضربات ماهرانه و بی‌پروای دیپلماسی انگلیس در آسیاست که انگلستان با وارد آوردن آن، دامنه‌ی مستملکات خود را در این قاره وسعت بخشیده است. به مجرد آن‌که «کمپانی هند شرقی» نظری از سر آزمندی به دولت‌های مستقل و دارای حاکمیت ملی و یا نواحی برخوردار از اعتبار سیاسی و یا منابع تجاری بیفکند که طلا و جواهرات آن‌ها مورد ارزیابی و سنجش قرار گرفته است، قربانی به یک‌باره به تجاوز به فلان و یا بهمان پیمان موهوم و یا واقعی، تخطی از عهد و میثاق و یا تعرض خیالی و یا اقدام به هتک حرمتی مبهم متهم و زمینه برای آغاز جنگ فراهم می‌شود. در این جاست که ابدیت بدی و شرارت و قصه‌ی همیشه زنده‌ی منطق بره و گرگ، یک بار دیگر به تاریخ ملی انگلستان رنگی از خون می‌زند.

دولت انگلیس سالیانی دراز در سودای دست‌یابی به موقعیتی در خلیج فارس و بیش از همه اعمال سیادت بر جزیره‌ی خارک، واقع در حاشیه‌ی شمالی این آب‌ها بود. سرجان ملک Sir John Malcom پُرآوازه که بارها به سفارت انگلیس در ایران گمارده شده بود، بی‌وقفه درباره‌ی ارزش و اعتبار این جزیره برای منافع انگلستان سخن رانده و تاکید ورزیده بود که جزیره‌ی یاد شده با توجه به نزدیکی آن با بوشهر، بندر ریگ، بصره و الختیف / القطیف می‌تواند به صورت یکی از شکوفاترین مکان‌ها در آسیا درآید. انگلستان پیشاپیش حاکمیت خود را بر جزیره و بر بوشهر مسلم می‌پنداشت و سرجان آن را به‌عنوان مکانی مرکزی برای داد و ستد با ترکیه، عربستان و ایران می‌انگاشت. هوا در آن مساعد و جزیره از تسهیلات لازم برای مبدل شدن به مکانی پررونق بهره‌مند بود. سفیر انگلیس، سی و پنج سال پیش از آن تاریخ ملاحظات خود را درباره‌ی جزیره‌ی خاک بالرد مینتو Lord Minto، حکمران کل در هند، در میان نهاده بود و این دو برای انجام چنین طرحی به چاره‌اندیشی برخاسته بودند.

هجری قمری در عصر سلطنت محمد شاه که به سبب مداخلات دولت انگلستان و اشغال برخی جزایر و بنادر جنوب به جایی نرسید و جنگ سوم در سال ۱۲۷۲ هجری قمری / اکتبر ۱۸۵۶ میلادی، در زمان سلطنت ناصرالدین‌شاه که به سقوط شهر هرات و تسخیر آن از سوی قوای ایران انجامید.

امیرنشین هرات به این ترتیب سال‌های آزرگار مایه‌ی اختلاف و جدایی میان ایران و افغانستان بود، کشورهایی که به ترتیب از سوی روسیه و انگلستان حمایت می‌شدند. استعمار انگلیس که مصمم به انضمام افغانستان و ایران به امپراتوری خود در هند بود، به مداخله‌ی مستقیم در امور شهر هرات پرداخت و در اول نوامبر ۱۸۵۶ به ایران اعلان جنگ داد و قوای دریایی خود را به سواحل جنوبی ایران اعزام داشت. با این همه، با آغاز قیام مردمی در هند در ۱۸۵۷-۱۸۵۹، انگلیسی‌ها خود را ناگزیر دیدند تا در امضای پیمان صلح با ایران (پیمان صلح پاریس ۱۲۷۳ / مارس ۱۸۵۷) از خود شتاب به خرج دهند، به موجب این پیمان‌نامه ایران متعهد می‌شد تا سیادت امیرنشین افغانستان را بر هرات به رسمیت بشناسد.

در مقاله‌ی زیر که در هنگامه‌ی این تخاصمات از سوی ناظری آگاه به رشته‌ی تحریر درآمده، در واقع سندی کم‌نظیر درباره‌ی بخش حساسی از تاریخ کشور ایران است که احساس می‌شود جای آن در ادبیات سیاسی این مرز و بوم خالی و قدر آن ناشناخته مانده است. اینک مقالات:

□ یادداشت مترجم

مقالاتی که در زیر از نظر خواننده می‌گذرد در یکی از بحرانی‌ترین لحظات تاریخ کشور ما، یعنی در نیمه‌ی سده‌ی نوزدهم به رشته‌ی تحریر درآمده است، لحظاتی که در آن سرزمین ما از صورت یکی از معتبرترین قدرت‌های منطقه‌ی به هیات زایده‌ی از سیاست‌های استعماری دو ابرقدرت جهانی در شرق درمی‌آید و استقلال واقعی خود را به تدریج از کف می‌دهد. در این ایام عرصه‌ی سیاسی ایران آوردگاه رقابت‌های شریبانه‌ی این دو امپراتوری بود و افغانستان بویژه شهر هرات در این مخاصمات نقشی کلیدی داشت. این شهر در آغاز سده‌ی نوزدهم محل تقاطع راه‌های بازرگانی و مرکز استراتژیکی در غرب مستعمره‌ی بسیار پهناور انگلستان، هند محسوب می‌شد.

شهر هرات که در تمام دوران صفوی جزئی از ایران به‌شمار می‌آمد، با سقوط این سلسله به‌دست محمود افغان و سروری امیرنشین افغانستان بر سراسر ایران، اعتباری روزافزون به خود گرفت. با برآمدن آفتاب مستعجل دولت نادرشاه، هرات به ایران بازگردانده شد تا بار دیگر با فروپاشی سلسله‌ی افشاریه از دست برود. در عصر سلطنت قاجاریه برای بازپس گرفتن شهر هرات از امیرنشین افغانستان، سه جنگ اتفاق افتاد: جنگ اول به عهد سلطنت فتحعلی‌شاه و به فرماندهی عباس‌میرزا در سال ۱۲۴۹ هجری قمری که با مرگ زودهنگام او بی‌نتیجه رها ماند. جنگ دوم در سال ۱۲۵۳

سرجان به فرماندهی قوای انگلیس به منظور تسخیر جزیره برگزیده شده و عازم انجام ماموریت خود بود که فرمان بازگشت به کلکته به او رسید و اندک زمانی بعد، سر هارتفورد جونز Sir Hardford Jones برای انجام ماموریتی دیپلماتیک به ایران فرستاده شد. در زمان نخستین محاصره هرات از سوی قوای ایران در سال ۱۸۳۷-۱۸۳۸ (۱۲۵۱-۱۲۵۳ هجری قمری) دولت انگلستان چون امروز، به بهانه‌ی دفاع از افغان‌ها که مدام با آن‌ها در خصومتی خونین بود، جزیره‌ی خارک را به تصرف خود درآورد، اما به زودی به سبب شرایط موجود به خصوص به علت مداخله‌ی روسیه، ناگزیر شد طعمه به چنگ آورده را رها کند. تلاش‌های توأم با موفقیت اخیر ایران در تسخیر هرات، این مجال مفتنم را برای انگلیس فراهم آورد تا شاه ایران را به بدعهدی با خود متهم کند و خارک را بار دیگر به اشغال خود درآورد و این نخستین گام در جهت از سرگیری تخاصم بود.

به این ترتیب طی نیم قرن، انگلستان مدام، اما بدون دستیابی به موفقیت در صدد برآمده بود تا استیلای خود را بر هیات حاکمه‌ی ایران تحمیل کند. این پادشاهان که البته نسبت به نوازش‌های چاپلوسانه‌ی دشمنان خویش بی‌اعتنا نیستند، از هم‌آغوشی خائنانه با آنان تن می‌زنند. ایرانیان که از رفتار دولت انگلیس در هند آگاهی دارند باید این گفته‌ی فتحعلی‌شاه را در ۱۸۰۵ (۱۱۸۴ شمسی) هیچ‌گاه از یاد نبرند: «از قبول توصیه‌های ملت تجارت پیشه‌ی آزمندی که بر سر جان‌های مردم و تاج و تخت پادشاهان معامله می‌کند، برحذر باشید.» می‌بینیم که از بدتر کم نیست. در تهران پایتخت ایران هم‌اکنون دایره‌ی نفوذ انگلستان از همه محدودتر است؛ زیرا که علاوه بر دسیسه‌چینی روس‌ها، فرانسوی‌ها نیز در ایران از موقعیتی در خور توجه برخوردارند و از میان این سه طرار، ایرانیان باید بیش از همه از انگلیسیان در هراس بوده باشند. هم‌اکنون سفیری از جانب دربار ایران عازم پاریس شده است و یا شاید هم به آن‌جا رسیده باشد و احتمال بسیار می‌رود که دشواری‌های پدید آمده در ایران، موضوع مذاکرات دیپلماتیک دو کشور بوده باشد. در واقع دولت فرانسه به اشغال جزیره‌ی از جزایر خلیج فارس هیچ‌گاه به دیده بی‌اعتنایی نمی‌نگرد. قضیه زمانی پیچیدگی بیش‌تری به خود می‌گیرد که دولت فرانسه نیز به نیش قبر از پوست نوشته‌هایی دست زده است که به موجب آن خارک در دو نوبت، یکی در سال ۱۷۰۸، به عهد سلطنت لویی چهاردهم و آن دیگری به سال ۱۸۰۸ به صورتی مشروط، اما به عباراتی به اندازه‌ی کافی روشن به آن کشور واگذار شده است. شاید علت دست یازیدن سلطان کنونی ایران به چنین اقدامی، توجیه دعوی پیروی از پادشاهان پیشین بوده باشد که به قدر کفایت ضدانگلیسی شناخته می‌شدند.

در پاسخی جدید به ژورنال دو دبا، روزنامه‌ی لندن تأییم به نام کشور انگلستان از تمامی دعاوی خود نسبت به تمشیت امور کشورهای اروپایی به نفع فرانسه دست می‌شوید و در مقابل اداره‌ی بلامنزاع امور آسیا و آمریکا را از آن حکومت انگلیس می‌داند، حقی که هیچ قدرت اروپایی دیگر نمی‌باید به معارضه‌ی با آن برخیزد. با این همه امکان آن وجود دارد که لویی ناپلئون با چنین طرحی برای تقسیم جهان روی موافق نشان ندهد.

باری سیاست فرانسه و تهران چنان بوده که در جریان بروز سوءتفاهم میان ایران و انگلیس، هیچ‌گاه از صمیم دل به دفاع از منافع کشور اخیر برنخاسته است. از سویی مطبوعات فرانسه با زنده کردن گزاره‌هایی چون دعاوی فرانسویان بر جزیره‌ی خارک، گویی پیش‌بینی کرده‌اند که دولت انگلیس قادر نیست به آسانی ایران را مورد تهاجم قرار دهد و به تجزیه‌ی آن دل خوش دارد. (نگاشته شده به تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۸۵۶، سرمقاله‌ی شماره‌ی ۴۹۰۴، روزنامه‌ی نیویورک دلی تریبون، ۷ ژانویه ۱۸۵۷)

دومین مقاله‌ی کارل مارکس

برای درک دلایل سیاسی و مضمون اساسی جنگ ایران و انگلیس که اخیراً از سر گرفته شد و به موجب اخبار جدید، با برخورد شدید و سنگینی از سوی انگلیس همراه بود، تا آن‌جا که شاه ایران را به اطاعت از خواست دولت بریتانیا واداشت، ضروری است با نگاهی گذرا، به بررسی پیشینه‌ی قضایای ایران بپردازیم. در واقع استقرار یک نظام سلطنتی، با ریشه‌ی ایرانی در این سرزمین به سال ۱۵۰۲ (۸۸۱ شمسی) و به عهد سلطنت اسماعیل اول صفوی می‌رسد که خود را از دودمان شاهان پیشین ایران می‌شمرد. این سلسله پس از دو قرن اعمال قدرت و کسب منزلت یک دولت بزرگ، عاقبت در سال ۱۷۲۰ (۱۰۹۹ شمسی) در برابر امیرنشینان ساکن ولایات شرقی خویش متحمل شکستی فاحش شد. ایران غربی نیز به زودی از پای درآمد و دو امیر افغان موفق شدند، سالی چند بر اریکه‌ی قدرت در این کشور تکیه زنند. اما به زودی از سوی نادر از تخت به زیر کشیده شدند، کسی که نخست سمت فرماندهی قوای مدعی سلطنت صفوی را داشت، اما به زودی یک تنه زمام قدرت را به‌دست گرفت، شورش افغان‌ها را درهم شکست و با حمله به سرزمین هند، تا حدود زیادی در به هم ریختن سازمان امپراتوری مغولان در این سرزمین که مدت‌هایی دراز راه انحطاط می‌پوید، موثر افتاد و در حقیقت راه را برای تثبیت سلطه‌ی بریتانیا بر هند هموار کرد.

در هنگامه‌ی هرج و مرج شدید که پس از مرگ نادرشاه در ۱۷۴۷ (۱۱۲۶ شمسی) در ایران پدید آمد، یک دولت مستقل افغان به پیشوایی احمد دورانی شکل گرفت که در برگیرنده‌ی امیرنشین‌های هرات، کابل، قندهار، پشاور و مجموع سرزمین‌هایی بود که بعدها به تصرف سیک‌ها درآمد. این پادشاهی که دوامی ناپایدار داشت، پس از درگذشت بنیان‌گذار خود، از هم فروپاشید و به عناصر تشکیل‌دهنده‌ی خود، یعنی قبایل مستقل افغانی، با روسای ویژه‌ی هر قبیله تقسیم شد که خصومتی دیرپا آنان را در برابر هم قرار می‌داد، تا آن‌جا که به‌صورتی استثنایی و در برابر تهدید درگیری با ایران، اتحادی شکننده میان آنان پدید می‌آمد. این خصومت سیاسی میان افغان‌ها و ایرانیان که ریشه در نفاق میان قبایل داشت، با خاطرات تاریخی منازعات مرزی زنده نگاه داشته و تشدید می‌شد. افزون بر همه نقش تخاصم مذهبی بود که افغان‌های سنی مذهب بنیادگرا را در برابر ایران، دژ مستحکم تشیع مشتبه به رفض قرار می‌داد.

به‌رغم این دشمن عمیق و همه‌جانبه، هنوز یک عامل تماس میان



کارل مارکس، نویسنده‌ی دو کتاب درباره‌ی جنگ انگلیس و ایران بر سر هرات

انگلیس، لرد پالمستون Lord Palmerston نداشته است.

در سپتامبر ۱۸۳۷ (۱۲۱۶ شمسی)، بخشی از ارتش ایران به خاک افغانستان حمله‌ور شد و با فتوحاتی کم‌اثر سرانجام خود را به هرات رساند و شهر را در محاصره گرفت. محاصره زیر نظر و هدایت شخص سیمونیچ Simonitch، یعنی سفیر روسیه در دربار ایران صورت پذیرفته بود. در جریان عملیات مک نیل Mc. Neil، سفیر انگلستان در ایران به سبب دستورات متضادی که از لندن دریافت می‌داشت، قادر به انجام هیچ اقدامی نبود. از یک‌سو پالمستون به او تکلیف می‌کرد: «از تبدیل مناسبات ایران و هرات به موضوع یک منازعه پرهیز کند»، زیرا انگلستان چیزی برای عرضه در این زمینه ندارد. از سوی دیگر لرد اوکلند Lord Auckland، حکمران کل انگلیس در هند از مک نیل انتظار داشت شاه ایران را از تعقیب عملیات نظامی در هرات منصرف کند. در آغاز منازعات، م. ایلس M. Ellis، آن دسته از افسران انگلیسی را که در خدمت ارتش ایران بودند فراخواند، اما پالمستون بار دیگر آنان را به سر کارهای خود بازگرداند. حکمران کل که فرامین خود را با مک نیل هماهنگ می‌کرد مجدداً دستور فراخوانی افسران انگلیسی را از پست‌های خود صادر کرد، اما پالمستون دوباره این دستور را ملغی اعلام داشت. در ۸ مارس ۱۸۳۸ (۱۲۱۷ شمسی) مک نیل شخصاً به اردوگاه ایرانی‌ها در حوالی هرات مراجعه و میانجی‌گری خود را نه به نام دولت انگلیس، بلکه به نام حکومت‌نشین هند پیشنهاد کرد.

در پایان ماه مه ۱۸۳۸، پس از نه ماه محاصره‌ی هرات از سوی ایران، پالمستون با ارسال تلگرافی تهدیدآمیز به دربار ایران مراتب ناخشنودی خود را اعلام داشت و برای نخستین بار زبان به سرزنش و بازخواست از ایران گشود و به شدت از «ارتباط و وابستگی ایران به سیاست روسیه»

ایرانیان و افغان‌ها وجود داشت و آن خصومت ریشه‌دار این دو سرزمین با روسیه بود. روسیه نخست در عهد سلطنت پتر کبیر بخشی از سرزمین ایران را به تصرف خویش درآورد، اما از گرفته، طرفی بر نیست. الکساندر اول در این طریق از پتر کامیاب‌تر بود. او با انعقاد عهدنامه‌ی گلستان، ایران را از دروازه‌ی استان خود در جنوب قفقاز بی‌بهره ساخت. پس از او نیکلا با درگیر کردن جنگل‌های ۱۸۲۶-۱۸۲۷ (۱۲۰۵-۱۲۰۶) که منتهی به انعقاد عهدنامه‌ی ترکمان‌چای شد، سرزمین‌های تازه‌یی را بر مستملکات ایرانی خود در قفقاز افزود و ایران را از امر کشتی‌رانی در کرانه‌های خود در دریای خزر بازداشت. خاطره‌ی تلخ سلب حقوق ایران در گذشته دست به دست هم داده و به دشمنی میان ایران و همسایه‌ی شمالی خود دامن زد. افغان‌ها نیز با وجود آن که هرگز در منازعاتی واقعی با روسیه درگیر نشدند، بنا بر عادت مألوف در این کشور هرگز در منازعاتی واقعی با روسیه درگیر نشدند، بنا بر عادت مألوف در این کشور به دیده‌ی دشمن موروثی آیین خویش می‌نگریستند. هیولایی که بر آن بود تا سراسر خاک آسیا را در مجالی مناسب فرو بلعد. از این‌رو ایرانیان و افغان‌ها با این اندیشه خو گرفتند که انگلستان را متحد طبیعی خود بپندارند و برای انگلستان کافی بود به منظور حفظ سروری خود در این بخش از آسیا نقش میانجی‌گری بی‌غرض را میان دو همسایه ایفا کند و خود را به عنوان دشمن اشتی‌ناپذیر مطامع سیاسی روسیه در منطقه قلمداد کند. نمایش نشانه‌های یک دوستی پایدار از یک‌سو و تصمیم به دست‌زدن به مقاومتی پی‌گیر از سوی دیگر، برای پذیرش چنین نقشی از سوی کشورهای منطقه کافی بود.

با این همه نمی‌توان بر این دعوی پای فشرد که امتیازات این موضع‌گیری به نحو بسیار موثری به کار گرفته شده است. در ۱۸۳۴ (۱۲۱۳ شمسی)، زمانی که قضیه‌ی انتخاب جانشینی برای شاه ایران به میان آمد، انگلیسی‌ها بر آن شدند تا از شاهزاده‌ی برگزیده‌ی روسیه پشتیبانی کنند و یک سال بعد، با اعطای پول و مساعدت‌های موثر افسران انگلیسی سبب شدند تا شاهزاده‌ی یاد شده در جلوس بر تخت سلطنت بر رقیب خویش چیرگی یابد. سفرای اعزام شده از سوی انگلیس وظیفه یافتند تا حکومت ایران را از اندیشه‌ی درگیر کردن منازعه‌یی دیگر علیه افغانستان برحذر دارند؛ منازعه‌یی که به‌جز بر باد دادن منابع دو طرف، حاصلی از آن به بار نمی‌آمد. اما هنگامی که این سفرای برای پیش‌گیری از حدوث چنین جنگی تقاضای اختیارات بیش‌تری از دولت متبوع خود کردند، وزارت‌خانه‌ی آن‌ها در پایتخت با استناد به مفاد عهدنامه‌ی ۱۸۱۴ به آنان یادآور شد که در صورت بروز جنگ میان دو همسایه انگلستان می‌باید دست کم تا زمانی که به میانجی‌گری طلبیده نشده، از مداخله در منازعه دوری جوید.

به عقیده‌ی فرستادگان انگلیس و مقامات مسوول در هند، وقوع چنین جنگی تنها به زمینه‌سازی و دسیسه‌چینی روسیه مربوط می‌شود، کشوری که بر آن سر است تا از تمایل ایران برای گسترش مرزهای شرقی خود به‌منظور گشایش راهی سود جوید که ارتش روسیه از آن طریق دیر یا زود بتواند خود را به مستعمره‌ی انگلیس در هند برساند. با این حال به‌نظر می‌رسد چنین ملاحظاتی اثر چندانی در وزیر خارجه‌ی

فراخوان شرکت در پرداخت

جریمه‌ی حافظ

سیدحسین امین

مدیر ماهنامه‌ی لغو مجوز شده‌ی حافظ

مرا به‌عنوان مدیر و سردبیر ماهنامه‌ی لغو مجوز شده‌ی حافظ در هجدهم تیر ۱۳۸۷ به جرم نشر این نشریه در قالب نشریه‌ی داخلی / مجموعه‌ی مقالات پس از اعلام لغو مجوز، در دادگاه مطبوعات بدون حضور هیات منصفه محاکمه کردند. دفاعیات من و وکیل شرافتمندم دکتر نعمت احمدی مقبول نیفتاد. شرح این هجران و خون جگر را حالیا تا وقت دگر، وامی‌گذارم.

در پی محکوم شدن مجله‌ی حافظ به پرداخت جریمه‌ی نقدی در دارالقضای جمهوری اسلامی ایران، از همه‌ی باورمندان به آزادی مطبوعات و همه‌ی دوستان و دوستداران حافظ و نیز از همه‌ی علاقه‌مندان به عدل و انصاف استدعا می‌کنم ولو با پرداختن یک ریال ما را در پرداخت این جریمه‌ی نقدی - مستقیماً به حساب سیبای ۰۱۰۲۰۰۱۸۴۳۰۰۸ بانک ملی شعبه‌ی دانشگاه تهران کد ۸۷ به‌نام حجت حیدری - کمک کنند تا قوه‌ی قضائیه بداند که لااقل بیست هزار شهروند بالغ و عاقل و درس‌خوانده‌ی ایرانی در این جرم! شریک‌اند و در پرداخت این جریمه مشارکت کرده‌اند.

مقایسه‌ی دو دست نوشته

دکتر محمدرضا جلالی نائینی

رییس اسبق کانون وکلای دادگستری مرکز

در شماره‌ی ۵۱ نشریه‌ی داخلی / مجموعه مقالات حافظ شاهکار کرده بودید. اول، در صفحه‌ی پنجم متن کیفرخواست مقام محترم قضایی کشور را علیه «سیدحسین امین فرزند علینقی» به خط و امضای دادیار دادرسی کارکنان دولت و رسانه‌ها چاپ کرده بودید و بعد بلافاصله در صفحه‌ی ۷، دست خط «آیت‌الله العظمی سید عبدالاعلی سبزواری مرجع تقلید جهان تشیع» را خطاب به «علام فہام، فاضل مقدم، صفوة السادات العظام جناب مستطاب آقای آقا سیدحسین امین سبزواری» و قدردانی آن مرجع تقلید از خدمات علمی و انتشاراتی خودتان را چاپ کرده بودید. اگر من مسوول صدور آن کیفرخواست می‌بودم و این دو دست‌نوشته را با هم مقایسه می‌کردم از خجالت آب می‌شدم.

آیا نظام دیوانی و قضایی مملکت این قدر بی‌حساب و کتاب است که یک ایرانی دانشمندی که مراجع تقلید شیعه، او را علامه خوانده‌اند و دانشگاه‌های کشورهای پیشرفته او را در رأس دانشگاهیان خودشان، به سمت پروفیسوری منصوب کرده‌اند، به دلیل انتشار مقالات مفید ادبی و تاریخی و بعضاً سیاسی متهم شناخته شود؟

شکوه آغاز کرد. هم‌زمان با این واقعه، حکومت‌نشین هند به کشتی‌های جنگی خود دستور داد به‌سوی خارک برانند و بر آن دست یابند؛ جزیره‌یی که از تسخیر آن از سوی انگلیس زمان درازی نمی‌گذشت. چندی پیش فرستاده‌ی انگلیس، تهران را به مقصد ارزروم ترک گفت، در حالی که از ورود سفیر ایران به خاک انگلستان ممانعت به‌عمل آمد. در این فاصله به‌رغم محاصره‌ی طولانی، هرات از مقاومت دست‌نسته بود و یورش ایران همگی از سوی مدافعان شهر دفع شد. در ۱۵ اوت ۱۸۲۸ (۲۵ تیر ماه ۱۲۱۷) شاه ناگزیر به دست‌کشیدن از محاصره‌ی شهر گردید و سپاه ایران شتاب‌زده خاک افغانستان را ترک گفت. در آن هنگام چنین تصور می‌شد که تعرض قوای انگلیس در افغانستان می‌توان پایان یافته تلقی شود. اما این پنداری باطل بود و امور هنجاری شگفت‌آور به خود گرفت. انگلستان که تنها به دفع حملات ایران دل خوش نداشته بود، با این دستاویز که روسیه به تحریک ایران در صدد برآمده تا به بخشی از خاک افغانستان دست یابد، خود رأساً دست به عمل زد و سراسر خاک افغانستان را به اشغال خویش درآورد. بدین‌سان جنگ مشهور افغانستان با انگلیس آغاز شد، جنگی که نتایجی فاجعه‌بار برای انگلستان به همراه داشت و مسوولیت واقعی این منازعه هم‌چنان در پرده‌ی ابهام باقی ماند.

انگیزه‌ی جنگ اخیر علیه ایران رویدادی‌ست بسیار شبیه به آن‌چه که پیش‌تر در جنگ میان افغانستان و انگلیس اتفاق افتاده است، یعنی حمله به هرات از سوی قوای ایران که سرانجام به سقوط شهر انجامید. طرفه آن‌که انگلیسی‌ها در حال حاضر به‌عنوان متحدان و یاری‌دهندگان دوست محمد^۲ عمل می‌کنند، کسی که در جریان مناقشه‌ی انگلستان با افغانستان، بی‌هیچ توفیقی برای سرنگون کردن او از تخت وارد عمل شده بودند... اکنون باید دید که آیا جنگ اخیر نتایج حیرت‌انگیز و نامنتظر جنگ پیشین را با خود به همراه خواهد داشت؟ (نوشته شده به تاریخ ۲۷ ژانویه ۱۸۵۷، سرمقاله‌ی شماره‌ی ۴۹۳۷ روزنامه‌ی نیویورک دیلی تریبون، به تاریخ ۱۴ فوریه ۱۸۵۷)

پی‌نوشت‌ها

۱- "Tribune" (New York Daily Tribune) روزنامه‌ی چاپ آمریکا که در فاصله‌ی سال‌های ۱۸۴۱ تا ۱۹۲۴ انتشار می‌یافت. تریبون در سال‌های ۱۸۴۰ تا ۱۸۵۰ روزنامه‌ی پیشرو و مخالف نظام برده‌داری شناخته می‌شد. مارکس به مدت بیش از ده سال با این روزنامه به همکاری پرداخت، اما با آغاز جنگ‌های انقصال در آمریکا و حمایت روزنامه از جنوب‌گرایان و دورشدن از مواضع مترقی خود، مارکس به همکاری با آن پایان داد.

۲- دوست‌محمدخان، حاکم کابل و قندهار که به‌شماره‌ی انگلستان به هرات حمله برد و بر آن دست یافت.